



چکیده:

موسیقی، آلات آن از هر نوع که باشد، و نیز آواز زنان و مردان، دارای حرمت ذاتی نیستند. مثل هر ابزار یا پدیده دیگری، حتی خود قرآن، که می‌توان آن را در جهت حلال یا حرام بکارگرفت. چه همه با تمسک به اسم دین یا آیات کتاب، هردین و هرکتاب مقدسی، ستمگران برگردۀ مردمان سوار شده‌اند، و چه همه با توسل به همین نامها، خونها بر زمین ریخته شده و مالها به یغما برده شده و حقوقها پایمال گشته است، و استبداد و خودکامگی، حاکم. پس اینها همه، در ذات کتب مقدس یا فرامین موجود در آنها نبوده است، بلکه به جهت سوء استفاده‌بی بوده است که ظالمان و متجاوزان به حقوق دیگران از این پدیده‌ها کرده‌اند... ازینرو است که پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم برای موسیقی و انواع سازها و آوازهای خوش، حرمت ذاتی قائل نشده‌اند، بلکه این ما هستیم که می‌توانیم از آنها دستمایۀ تعالی معنویت و رشد اخلاق درست کنیم و یا جهتی بر خلاف آن بیماییم. موسیقی، همچون زبان، و پا به پای زبان، یکی از ارکان فرهنگ هر قوم بوده است، و امحاء آن، علیرغم همه سرکوفتهایی که در طول تاریخ داشته، میسر نبوده و متحقق نگشته است و میسر نیز نخواهد بود. تا زبان برای گویش در ماده و ظاهر هست، موسیقی و شعر هم برای بیان مفاهیم معنوی و حالات درونی انسان، همراه و هم‌راز بشر خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: غناء، موسیقی، حرام، حلال، قرآن، پیامبر (ص)، ائمه اطهار (ع)، سید محمد جواد غروی، قول زور، شهادت دروغ.

غناء مصطلح در فقه ترکیبی است از موسیقی و آواز مردان یا زنان، و می‌توان آن را به دو مقوله تقسیم کرد؛ یکی آنکه غناء خوان، زنی باشد که شغلش تغنی و سرود خوانی است، یا شغلش نباشد ولی در مجلس مردان نامحرم آواز خوانی کند! هرگاه چنین باشد، به مقتضای اخبار کثیره، حرام است، چه با آلات موسیقی باشد، چه بدون آن، و این فقط به جهت مفسده‌انگیز بودن آن است.

نوع دوم؛ آن است که مردی غناء بخواند یا زنی در مجلس زنان و مردان نامحرم، ولی حضور آنها مشهود نباشد، یا صدای سرود خواندن زنی را از رادیو یا نوار بشنود، ولی آن زن حاضر نباشد، در این صورت دلیل واضحی بر حرمتش نیست، و هرچا شک در حکمی بنماییم به مقتضای اصل؛ «حلیت هرچیز تا حرمتش معلوم شود»، یعنی شرعاً ثابت گردد که حرام است، و نیز بناء بر اصل عدم تکلیف و اصل برائت ذمه از تکلیف، باید آن را حلال بدانیم تا تحریم شرعی ثابت و قطعی گردد. وگرنه حلال کردن حرام خدا، و حرام کردن حلال او، افتراء به ذات باری تعالی است، زیرا هریک از احکام الهی، باید، استنادش به خدا ثابت باشد.

احادیث وارده که قریباً مذکور خواهد شد، بالصراحت، غناء حرام را مخصوص زنانی می‌شمارد که در محفل مردان و در میان آنان سرود خوانی کنند، و غیر آن را حرام نشمرده، بلکه نفی حرمت هم نموده است. پس اگر زنی در مجلسی، همراه با موسیقی یا بدون آن، آواز بخواند، ولی در معرض دید مردان نامحرم نباشد، دلیلی بر حرمت چنین غنائی نیست. با بررسی اخباری که غناء را تحریم کرده، معلوم می‌گردد که مراد از غناء حرام، غناء زنان در مجلس نامحرم است، و اخبار ناهیه از غناء را، که مطلق است، باید به قرینه اخباری که غناء را به زنان در مجالس مردان نامحرم اختصاص داده، مقید به همین قید



نمود، علاوه بر این، با مقید کردن اخبار مطلقه، به هر دو دسته اخبار عمل شده است.

فیض در مقدمه یازدهم تفسیر صافی، بعد از نقل عده‌یی از اخبار در این باب، می‌گوید:

أقول: المُستفادُ من هذه الاخبارِ جوازُ التَّغْنِي بِالْقُرْآنِ، و التَّرجيحُ به بل استحبابُهُما. فما وَرَدَ من النَّهي عن الغناء، كما يأتي في محلِّه، إن شاء الله، يَنْبَغِي حملهُ على لُحُونِ أَهْلِ الفسق و الكبائر، و على ما كان معهوداً في زمانهم، عليهم السلام، في فُسَّاقِ النَّاسِ و سلاطينِ بنى أمية و بنى العباسِ مِنَ تَغْنِي المَغْنِيَّاتِ بَيْنَ الرِّجالِ، و تَكَلِّمِهِنَّ بِالاباطيلِ و لَعِبِهِنَّ بِالْمَلاهي مِنَ العِيدانِ و القُضيبِ و نحوها.

می‌گویم: آنچه از این اخبار مستفاد می‌گردد، جواز تغنی به قرآن و ترجیح آن است، بلکه استحباب هر دو است. پس آنچه که در باب نهی از غناء وارد شده سزاوار است که بر الحان اهل فسق و گناهان کبیره حمل گردد، و نیز بر آنچه در زمان ائمه علیهم السلام، در میان فاسقان مردم و سلاطین بنی امیه و بنی عباس معهود بوده، که زنان آوازه خوان در میان مردان به غناء می‌پرداخته‌اند. و سخنان باطل بر زبان می‌رانده‌اند و با چوب دستی‌ها بازی می‌کرده‌اند.

علت این که در عده‌یی از اخبار، «غناء» بر سیل اطلاق ذکر شده، این است که بین مردم آن عصر، مراد از غناء، مفهوم و معلوم بوده است. زیرا در عصر ائمه اطهار علیهم السلام، سران دولتهای اموی و عباسی، اعم از خلفاء آنها و رجال دولتهایشان، مجالس لهو تشکیل می‌دادند، که در عصر عباسیان، رسماً شیوع یافت، به گونه‌یی که زنان سرود خوان و نوازنده را می‌آوردند تا با انواع آلات لهو و لعب، به رقص و آواز خوانی و غناء اشعار محرک و مُهَيِّج بپردازند، و چندین ساعت از شب را بدینگونه سپری سازند!! و چون رجال دولت این روش را اتخاذ کرده بودند، اغنیاء و ثروتمندان نیز به آنها تاسی می‌کردند، و کار به ارتکاب اعمال منافی عفت می‌انجامید. این طریقه، کم‌کم میان مردم عادی هم شیوع یافت، و به جایی رسید که زنان و دختران بسیار را در شهرهای اسلامی تعلیم اشعار شهوت انگیز و غناء خوانی و نواختن ساز و نواز می‌دادند!! سپس آنها را برای خلفاء و رجال، به عنوان «ارمغان بزرگ» اهداء می‌کردند، و جوائز بزرگتر دریافت می‌نمودند. و برخی از آنها را به مشتریان مخصوص، که حرفه‌شان خرید و فروش بردگان سفید بود، می‌فروختند!! کار به جایی رسید که عده زیادی، در بلاد دور و نزدیک مسلمانها، این شغل را پیشه کرده، و درآمد سرشاری از این راه نصیب خود می‌ساختند.

این روش پلید و اثر گزار بر موازین عفت عمومی و مبانی اخلاق فردی و اجتماعی، متدرجاً در میان مردم عادی نیز رونق یافت، و به حکم (النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ) بین افراد، رسمیت پیدا کرد، و فساد اخلاق و فحشاء روز به روز گسترده‌تر شد!! بناء بر این، نزد مردم، مقصود از «غناء حرام» مبین و روشن بود. و امروز نیز چنین است. غنائی که آخرت و سرانجامش پیدایی فحشاء و ابراز فسق و تباهی و فروریختن بنیانهای خانواده باشد، از نظر هر عقل سلیمی، حرمت آن مقبول است.

ازینرو است که ائمه طاهرین، علیهم السلام، به شدت از این عمل ناشایست منع می‌نمودند، و حرمت آن را اعلام و با آن سخت مبارزه می‌کردند. اخبار و تواریخ حاکی از این مقابله و ضدیت است، که عنصر اساسی آن سالم سازی محیط خانواده است برای دوام و بقاء یک زندگی سالم و تربیت فرزندان صالح. به تاریخ مفصل اغانی ابوالفرج اصفهانی و عقدالفرید ابن عبد ربّه اندلسی و تاریخ طبری و غیر اینها رجوع شود.

اخبار غناء از طرق خاصه (شیعه)

«عَنَّا» به فتح «غین» بر وزن «سَمَاء» کفایت کردن است، و به معنای نفع و فائده، و بکسر «غین»، بر

وزن «کِساء»، سرود و آواز خوش است، یعنی کلامی را به آواز خوش خواندن و «تَغْتَى بالشعر» یعنی، شعر را به آواز خوش و آهنگین خواند.

علی نوفلی از ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که:

ذَكَرْتُ الصَّوْتِ عِنْدَهُ فَقَالَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع كَانَ يَقْرَأُ قَرِيبًا مَرَّةً بِه الْمَارُّ فَصَعِقَ مِنْ حُسْنِ صَوْتِهِ^۱

راجع به آواز، نزد او ذکری به میان آوردم (از حلال و حرام غناء پرسیدم) وی گفت: علی بن الحسین علیهما السلام وقتی قرآن تلاوت می کرد، بسا می شد که عابری عبور می نمود و صوت او را می شنید، از حُسن صوت او مدهوش می شد.

از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که گفت:

كَانَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ، وَ كَانَ السَّمَاءُ وَنَ يَمُرُّونَ فَيَقْفُونَ بِبَابِهِ يَسْمَعُونَ قِرَاءَتَهُ، وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ ع أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا.^۲

علی بن الحسین (سجاد) نیکوترین مردم بود در آوا، در خواندن قرآن، به طوری که وقتی آب رسانها عبور می کردند، بر در خانه او متوقف می شدند و به قرائت او گوش فرا می دادند، و ابو جعفر (باقر) علیه السلام نیز صوتش از همه مردم نیکوتر بود.

در مجمع البیان در تفسیر آیه «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» (فاطر ۱)، و بیافزاید در آفرینش آنچه را بخواهد، از خاتم رسل صلی الله علیه و آله روایت کرده که گفت:

هُوَ الْوَجْهُ الْحَسَنُ وَ الصَّوْتُ الْحَسَنُ وَ الشَّعْرُ الْحَسَنُ^۳

(مراد از فزونی در آیه) روی زیبا و صوت زیبا و موی زیبا است.

کافی از ابی بصیر روایت کرده که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَرَفَعْتَ بِهِ صَوْتِي، جَاءَنِي الشَّيْطَانُ فَقَالَ: إِنَّمَا تُرَائِي بِهَذَا أَهْلِكَ وَ النَّاسِ.

هرگاه که قرآن بخواندهام و آوای خویش برافراشته‌ام، شیطان به نزد من آمده و گفته است: جز این نیست که تو (به وسیله این قرائت) با اهل خود و سایر مردم ریاء می کنی!!

مراد این است که چون صدای تو خوش و خوب است، می خواهی مردم بدانند، و این پیام شیطان باعث وسوسه من می شود، حال تکلیف من در تلاوت قرآن چگونه است؟! باقر علیه السلام در پاسخ او گفت:

يَا أبا مُحَمَّد! أَفَرَأَ قِرَاءَةً مَا بَيْنَ الْقِرَائَتَيْنِ تُسْمِعُ أَهْلَكَ، وَ رَجَعَ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يُرْجِعُ فِيهِ تَرْجِعًا.^۴

ای ابا محمد! قرآن را بینا بین دو قرائت بخوان، و به اهلت بشنوان، و صدایت را در خواندن قرآن در گلو بگردان، زیرا خدای تعالی صوت خوش را، که با گردش و چرخش در گلو باشد، دوست دارد.

۱- لکافی، ج ۲، ص: ۶۱۵/وافی، ج ۹، ص: ۱۷۴۱.

۲- کافی، ج ۲، ص: ۶۱۶/وافی، ج ۹، ص: ۱۷۴۱.

۳- تفسیر الصافی، ج ۴، ص: ۲۳۱.

۴- کافی، ج ۲، ص: ۶۱۶/وافی، ج ۹، ص: ۱۷۴۰.



«ترجیع» به معنای برگرداندن صدا است در گلو (کتب لغت) و آن صوت نزدیک به غناء است، یا عین غناء، و شمول آن برای غناء قطعی است.

اخبار در باب حلیت یا حرمت

ابوبصیر از صادق علیه السلام حدیث کرده می گوید:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ عَنْ كَسْبِ الْمُغَنِّيَاتِ؟ فَقَالَ: الَّذِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ حَرَامٌ، وَ الَّذِي تُدْعَى إِلَى الْأَعْرَاسِ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْخَدِيثُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ^٥

در باره کسب زنان آوازه خوان از این طریق پرسیدم؟! فرمود: آن زن مُغَنِّیه که مردان بر وی داخل شوند (یعنی در مجلس مردان نامحرم آوازه خوانی کند) کسب او حرام است (پس عملش نیز حرام است) و زنی که دعوت می شود به عروسیها، جهت آوازه خوانی، باکی بر او و عمل او نیست، و این است مراد از قول خدای تعالی که فرمود: بعضی از مردم کسانی باشند که خریدار سخن بیهوده اند، تا مردم را از راه خدا گمراه سازند.

مراد حضرت این است که خدای عزوجل، لهو حدیث و گفتار بیهوده را مقید کرده است به این که خریدار یا فروشنده اش - دعوت کننده و آوازه خوانش - بخواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند! پس هرگاه مردان نامحرم بر زنان سرود خوان وارد شوند معصیت کرده اند.

و در حدیث صحیح دیگر از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام آمده است که:

أَجْرُ الْمُغَنِّيَةِ الَّتِي تَزُفُّ الْعَرَائِسَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ^٦.

بر مزد زن آوازه خوان که عروسها را به خانه داماد می برد، باکی ندارد.

و در حدیث دیگر از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود:

أَجْرُ الْمُغَنِّيَةِ الَّتِي تَزُفُّ الْعَرَائِسَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ، لَيْسَتْ بِالَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ^٧.

بر اجرت زن سرود خوانی که عروسها را به خانه دامادها می برد، باکی نیست، و این آواز خواندنی نیست که مردان بر آن وارد شوند.

و علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده می گوید:

سَأَلْتُهُ عَنِ الْغِنَاءِ هَلْ يَصْلُحُ فِي الْفِطْرِ وَ الْأَضْحَى وَ الْفَرَحِ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ مَا لَمْ يُعْصَ بِهِ^٨.

از او سؤال کردم از غناء که آیا شایسته است در عید فطر و قربان و اوقات شادی (مثل عروسی و غیر آن)؟! پاسخ داد: باکی ندارد مادام که با آن معصیتی صورت نگیرد.

و در حدیث عبدالله بن الحسن الدینوری آمده که گفت:

قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ! فَأَشْتَرِي الْمُغَنِّيَةَ أَوْ الْجَارِيَةَ تُحْسِنُ أَنْ تُغَنِّيَ، أُرِيدُ بِهَا الرِّزْقَ، لَا سِوَى ذَلِكَ، قَالَ اشْتَرِي وَ بَعْ^٩.

٥- «مَنْ» در «مَنْ يَشْتَرِي» موصول است، و موصول عام است، که شامل قلیل و کثیر می شود.

٦- کافی، ج ٥، ص ١١٩/ وافی، ج ١٧، ص ٢٠٥.

٧- کافی، ج ٥، ص ١٢٠/ وافی، ج ١٧، ص ٢٠٦.

٨- کافی، ج ٥، ص ١٢٠/ وافی، ج ١٧، ص ٢٠٦.

٩- وسائل الشیعه، ج ١٧، ص ١٢٢.

١٠- تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ٦، ص ٣٨٧/ وافی، ج ١٧، ص ٢١٧.

گفتم: فدایت شوم! من به بهایی، زن آوازه خوانی را می گیرم، یا خدمتگزاری را که خوب می داند که بخواند، می خواهم فقط با آن کسب روزی کنم، نه کار دیگری؟! گفت: (قابلیت و توانمندی او را) بخر و بفروش.

امروز می توان این معنا را بر گروههای موسیقی اطلاق کرد، که زیر نظر یک رهبر ارکستر تشکیل می شود، و همه اعضا، از آن یک شخص حقوق دریافت می کنند و همه اختیارات خود را بدو می سپرند. او است که هنر آنان را هم می خرد و هم در معرض فروش می گزارد. بناء بر این تعیین نرخ کار هنری اعضا گروه هم با همان رهبر مجموعه است. و اگر بخواهیم کار آن روز آن شخص را که از امام می پرسد، حمل بر برده داری کنیم، امروز هم، تجمیع هنرمندان در یک گروه برای انجام یک کار دسته جمعی، و خرید و فروش هنرمندی آنان را می توان نوعی از برده داری تلقی کرد. در کافی از ابی ایوب خزّاز حدیث کرده که گفت:

نَزَلْنَا بِالْمَدِينَةِ، فَأْتَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَنَا: أَيْنَ نَزَلْتُمْ؟
فَقُلْنَا: عَلَى فُلَانٍ صَاحِبِ الْقِيَانِ! فَقَالَ كُونُوا كِرَامًا!
فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْنَا مَا أَرَادَ بِهِ! وَظَنْنَا أَنَّهُ يَقُولُ: تَفَضَّلُوا عَلَيْهِ! فَعَدْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا:
لَا نَدْرِي مَا أَرَدْتَ بِقَوْلِكَ كُونُوا كِرَامًا!! فَقَالَ:
أَمَا سَمِعْتُمْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا^{۱۱}

در مدینه فرود آمدیم (در سفری که بودیم به مدینه رسیده و در آنجا منزل کردیم) پس نزد صادق علیه السلام آمدیم. از ما پرسید: کجا منزل کردید؟! گفتیم: بر فلان شخص که صاحب دختران خواننده و نوازنده است وارد شدیم! فرمود: با کرامت باشید!

به خدا قسم که مقصود او را از این جمله ندانستیم و گمان بردیم می گوید؛ به میزبان خود احسان کنید. برگشتیم و گفتیم: ما مراد شما را که فرمودید (کُونُوا كِرَامًا) فهم نکردیم! فرمود: آیا کلام خدای عزوجل را نشنیده اید که می گوید: (بندگان خدای رحمان) هرگاه به کارهای لغو و بیهوده برخوردند، از آن می گزرنند به بزرگواری. (یعنی از آن کار لغو، بزرگواری اجتناب می نمایند).

و نیز در آیات اول سوره مؤمنون می فرماید: وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ. مؤمنانی که به پیروزی رسیده اند، از جمله صفاتشان این است که از کار بیهوده و بی حاصل دوری می کنند. کلینی در کافی، از جهم بن حمید روایت کرده که گفت:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَتَى كُنْتُ؟» فَظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ عَرَفَ الْمَوْضِعَ.
فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي كُنْتُ مَرَرْتُ بِفُلَانٍ، فَاحْتَبَسَنِي، فَدَخَلْتُ إِلَى دَارِهِ، وَنَظَرْتُ إِلَى جَوَارِيهِ.
فَقَالَ لِي: «ذَلِكَ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَى أَهْلِهِ، أَمِنَتِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - عَلَى أَهْلِكَ وَ مَالِكَ.»

حضرت صادق علیه السلام از من پرسد: کجا بودی؟! من گمان بردم او آن جای را دانسته است! گفتم: فدایت گردم! من بر فلان شخص گزر کردم، پس او مرا به خود گرفت، و وارد خانه او شدم و به دخترانش نگریستم.



پس به من فرمود: این مجلسی است که خدای عزوجل بر اهلش ننگرد! آیا از (کیفر) خدای عزوجل، بر اهل و مالت در امان شده‌ای؟!

مراد این است که حضور در چنین مجالسی که دختران خواننده و نوازنده هستند، موجب می‌گردد که تو نیز تحت تأثیر قرار گیری، و این روش را دوست بداری، و اهل و فرزندان را نیز بدین سو سوق دهی، و مال خود را در این راه به مصرف برسانی، آنگاه همه شما مستوجب عقوبت الهی گردید. از مفاد مجموع روایاتی که گزشت، چنین برمی‌آید، که گروههای موسیقی و ساز و آواز جمعی، در زمان ائمه علیهم السلام وجود داشته و آنها به بزرگواری و نادیده انگاری، حضورشان را تحمل می‌کرده‌اند، و هیچگاه برای ممانعت از اجراءشان متوسل به زور و یا تهدید و ارباب نمی‌شدند. بلکه، از طریق مجادله احسن، و با اقامه دلیل بر فسادانگیز بودن آنها، نهی از منکر می‌نمودند. ضمناً گناهی را که بر آن مجالس مترتب دانسته‌اند فساد اخلاق و تباهی مال و تضييع عمر انسان است.

اخبار غناء از طرق عامه

برآء از سید رسل صلی الله علیه و آله، روایت کرده که گفت:

زَيُّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ^{۱۲}

زینت دهید قرآن را به آوازها تان!

یعنی با صوت حَسَن که شامل غناء هم می‌شود، بخوانیدش، تا شنیدن آن مطلوب و مرغوب گردد. و به سند دیگر از برآء از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که:

حَسِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ، فَإِنَّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا^{۱۳}

نیکی سازید قرآن را به آوازها تان! زیرا صوت نیکی بر حُسن قرآن می‌افزاید.

و ابویریده از پدرش از خاتم النبیین صلی الله علیه (و آله) و سلم روایت کرده که درباره ابی موسی که خوش صوت بود فرمود:

لَقَدْ أُوتِيَ هَذَا مِزْمَارًا مِنْ مِزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ^{۱۴}

همانا به این شخص یک نی (برای نواختن) از نی‌های آل داود عطاء شده است.

و نیز از ابی سلمة بن عبدالرحمن روایت شده که گفت:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ لِأَبِي مُوسَى - وَ كَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ -: لَقَدْ أُوتِيَ هَذَا مِنْ مِزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ^{۱۵}

رسول خدا صلی الله علیه و سلم همواره به ابی موسی - که در تلاوت قرآن خوش صوت بود - می‌گفت: هرآینه به این شخص نی‌های آل داود داده شده است.

و در روایت دیگر است که:

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَمِعَ قِرَاءَةَ رَجُلٍ فَقَالَ:

«مَنْ هَذَا؟» قِيلَ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسٍ. قَالَ: «لَقَدْ أُوتِيَ هَذَا مِزْمَارًا مِنْ مِزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ^{۱۶}

۱۲- مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳۰، ص، ۴۵۱.

۱۳- مسند الدارمی (سنن الدارمی)، ج ۴، ص، ۲۱۹۴.

۱۴- مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳۸، ص: ۱۴۱.

۱۵- مسند الدارمی (سنن الدارمی)، ج ۴، ص، ۲۱۸۹.

۱۶- مسند الدارمی (سنن الدارمی)، ج ۴، ص، ۲۱۹۳.

رسول خدا صلی الله علیه و سلم وارد (مسجد) شد، پس آنگاه قرائت مردی را شنید. پرسید: این کیست؟ گفته شد: عبدالله بن قیس است (نام ابی موسی). فرمود: همانا به او داده شده است یک نی از نی‌های آل داود.

و از سعد بن ابی وقاص روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ^{۱۷}

از ما نیست کسی که قرآن را به آواز خوش (غناء) نخواند.

فَلَمَّا دَنَا رَسُولُ اللَّهِ مِنَ الْمَدِينَةِ، (حِينَ رَجَعَ مِنْ تَبُوكَ) خَرَجَ النَّاسُ لِتَلْقَائِهِ، وَ خَرَجَ النِّسَاءُ وَ الصَّبِيَّانُ وَ الْوَلَدُ يَقْلَنُ:

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ نِيَّاتِ الْوُدَاعِ وَ حَبَّ الشُّكْرِ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِلَّهِ دَاعٍ

روایت شده که پیامبر (ص) همینکه قدم بر مدینه نهاد، زنان و نوجوانان آمدند و (به آواز و سرور) گفتند:

ماه بدر (شب چهاردهم) بر ما طالع شد از گردنه‌های پریچ و تاب کوه وداع (کوهی است در مدینه که به مشایعت و استقبال مسافر تا آنجا می‌رفتند) واجب آمد شکر بر ما، مادام که خواننده‌ی خدا را بخواند.

و روشن است که زنان و کودکان و دختران به صورت سرود دسته جمعی، و با غناء و آوازخوش، این ابیات را می‌خواندند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را نهی نفرمود. ابن عباس روایت کرده گفت:

قال: أُنْبَأَنَا الْأَجْلَحُ، عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ؛ قَالَ: أَنْكَحَتْ عَائِشَةُ ذَاتَ قَرَابَةٍ لَهَا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «أُهْدِيْتُمْ الْفَتَاةَ؟» قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: «أُرْسَلْتُمْ مَعَهَا مِنْ يُعْنِي؟» قَالَتْ: لَا! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الْأَنْصَارَ قَوْمٌ فِيهِمْ عَزْلٌ، فَلَوْ بَعَثْتُمْ مَعَهَا مَنْ يَقُولُ: أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ، فَحَيَّانَا وَ حَيَّاكُمْ»^{۱۸}.

خبر دادمان اجلح از ابی زبیر از ابن عباس که گفت: عایشه دختری را که با وی قرابت داشت به نکاح مردی از انصار درآورد، پس آنگاه رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم از راه رسید و پرسید:

آیا دختر را به خانه شوهرش هدیه دادید (یعنی فرستادید)؟ گفتند: آری! پرسید: آیا همراه او کسی را فرستاده‌اید که آواز بخواند؟ عایشه گفت: نه! رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم گفت: انصار مردمانی هستند که در میانشان غزل سرایی رایج است، کاش همراه آن دختر فرستاده بودید کسی را که (غناء بخواند) و بگوید: آمدیم نزد شما! آمدیم نزد شما! خدا سرزنده‌مان دارد و سرزنده‌تان دارد. (به اصطلاح امروز بگوید: زنده بادا! زنده بادا!) مبارک بادا! مبارک بادا!

از انس بن مالک روایت شده که گفت:

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِبَعْضِ الْمَدِينَةِ، فَإِذَا هُوَ بِجَوَارٍ يَضْرِبْنَ بِدِفْهِنٍ وَ يَتَعَنَّيْنَ وَ يَقْلَنُ:

نَحْنُ جَوَارٍ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ يَا حَبْدًا مُحَمَّدًا مِنْ جَارٍ

۱۷- مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳، ص: ۷۵

۱۸- سنن ابن ماجه، ج ۳، ص: ۳۴۲.



فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اللَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي لِأَجِيئَنَّ».^{١٩}

رسول اکرم صلی الله علیه و آله) و سلم از ناحیه بی در حومه مدینه عبور می کرد. ناگاه با دخترانی مواجه می شود که دائره هاشان را می زند و سرود می خوانند و می گویند:
ما دخترانی هستیم از قبیله بنی نجار - به به چه خوب است که محمد همسایه ما است!
حضرت فرمود: خدا می داند که من شما را بسی دوست دارم.

و عائشه از هادی سبل روایت کرده که گفت:

أَعْلِنُوا هَذَا التَّكَاحَ، وَ اضْرِبُوا عَلَيْهِ بِالْغُرْبَالِ^{٢٠}

این ازدواج را اعلان کنید و بر آن، دائره بنوازد (مراد از غربال دف است که در فارسی آن را دائره می نامند).

و نیز از عائشه است که:

أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَيْهَا وَ عِنْدَهَا جَارِيَتَانِ فِي أَيَّامِ مِنَى. تُغْنِيَانِ وَ تَضْرِبَانِ. وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسَجًى بِثَوْبِهِ. فَانْتَهَرَهُمَا أَبُو بَكْرٍ. فَكَشَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُ. وَ قَالَ:

«دَعُهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ! فَإِنَّهَا أَيَّامُ عِيدٍ»

وَ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرْنِي بِرِدَائِهِ وَ أَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ، وَ هُمْ يَلْعَبُونَ. وَ أَنَا جَارِيَةٌ. فَاقْدِرُوا قَدْرَ الْجَارِيَةِ الْعَرَبِيَّةِ الْحَدِيثَةِ السَّنِ^{٢١}

ابوبکر بر عائشه وارد شد، در ایام منی، در حالی که دو دختر نزد او سرود می خواندند و می نواختند و رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم به جامه خود پوشیده بود. ابوبکر بر آن دو جاریه پرخاش کرد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم جامه از چهره خود برگرفت و گفت: ای ابابکر واگذار آنها را، زیرا ایام عید است (مراد عید قربان است چرا که این اتفاق در منی واقع شده).
عائشه می گوید: دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم با رداء خود مرا می پوشاند و من حبشها را که بازی می کنند تماشا می کنم، و من دخترکی بودم. آنگاه فرمود: پس قدر دختر نوجوان را رعایت کنید (یعنی در بازیها و دف زدن و سرود خواندن آنها را مؤاخذه نکنید).

روایت دیگری هم به مانند این، با اندکی تفاوت، از رسول خدا (ص) وارد شده است.

و در شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه می گوید:

و فِي الْحَدِيثِ الْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ؛ أَنَّهُ مَرَّ عَلَى اصْحَابِ الدِّرْكَلَةِ (بِكَسْرِ الدَا وَ الْكَافِ) ٢٢، وَ هُمْ يَلْعَبُونَ وَ يَرْقُصُونَ! فَقَالَ:

جِدُّوْا يَا بَنِي أَرَفْدَةَ حَتَّى يَعْلَمَ الْيَهُودُ أَنَّ فِي دِينِنَا فُسْحَةً.

رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم به اصحاب درکله گزر کرده، (دید) آنان بازی می کنند و

١٩- سنن ابن ماجه، ج ٣، ص: ٣٤٠

٢٠- سنن ابن ماجه، ج ٣، ص: ٣٣٨

٢١- صحیح مسلم، ج ٢، ص: ٦٠٨

٢٢- و قال اهل اللغة؛ الدرکله* لعبة للحبش فيها ترقص. و «بنو ارفدة» جنس من الحبش يرقصون. (شرح نهج البلاغه لابن أبي الحدید،

ج ٦، ص: ٣٣١ / چاپ بیروت، ج ٢، جزء ششم، ص ١١٦).

* - و فی النهاية فی غریب الحدیث یروی بکسر الدال و فتح الراء و سکون الکاف، و بکسر الدال و سکون الراء و کسر الکاف و فتحها و یروی بالقاف عوض الکاف و هی؛ «ضرب من لعب الصبيان». قال ابن ذرید: أَحْسَبُهَا حَشَشِيَّة، و قيل هو الرقص. النهاية فی غریب الحدیث و

الأثر، ج ٢، ص ١١٤.

می رقصند! آنگاه گفت: در کارتان بکوشید ای بنی ارفده تا یهود بدانند که در دین ما گشایش هست.

عامر بن سعد می گوید:

دَخَلْتُ عَلَى قَرْظَةَ بِنِ كَعْبٍ وَ أَبِي مَسْعُودِ الْأَنْصَارِيِّ فِي عُرْسٍ وَإِذَا جَوَارٍ يُغْنِينَ!
فَقُلْتُ أَنْتُمَا صَاحِبَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (وَمِنْ) أَهْلِ بَدْرٍ يَفْعَلُ هَذَا عِنْدَكُمْ؟!
قَالَا: اجْلِسْ إِنْ شِئْتَ فَاسْمَعْ مَعَنَا، وَإِنْ شِئْتَ فَادْهَبْ!! فَإِنَّهُ قَدْ رُخِّصَ لَنَا فِي اللّهُوِّ عِنْدَ
الْعُرْسِ.^{۲۳}

بر قرظۀ بن کعب و ابی مسعود انصاری در مجلس عروسی وارد شدم! بناگاه (دیدم) دخترانی سرود می خوانند!! پرسیدم: شما دو نفر صحابی رسول خدا صلی الله علیه و سلم هستید و از اهل بدر! آیا باید این عمل نزد شما صورت پذیرد؟! گفتند: اگر خواهی بنشین و با ما سرود را گوش کن، و اگر خواهی برو! زیرا ما را رخصت داده اند در لهو و سرگرمی در عروسی. (ولی مسلماً مکشوفه و در محضر مردان نبوده اند، و گرنه در خبر مذکور می شد).

و رَوَى الْحَدِيثَ مَعْمَرٌ عَنْ مَنْصُورٍ عَنِ طَلْحَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: زَيْنُوا
أَصْوَاتَكُمْ بِالْقُرْآنِ.^{۲۴}
زینت بخشید آواهاشان را به قرآن.

و در روایتی دیگر است از ابی هریره که می گوید: انه سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول:

مَا أَدِنَ اللَّهُ لِشَيْءٍ، مَا أَدِنَ لِنَبِيِّ حَسَنِ الصَّوْتِ، يَتَعَنَّى بِالْقُرْآنِ، يَجْهَرُ بِهِ.^{۲۵}
خدا چیزی را به این اندازه مباح نساخته است که برای پیامبری خوش صوت روا داشته که قرآن را به غناء و آواز بلند بخواند.

معنای تَعَنَّى و استغناء

ائمه اطهار علیهم السلام که حُفَاطِ شَرَعٍ و مُهَيِّمِينَ و نَگَهِبَانَ احکام خدا بوده اند، وظیفۀ خود می دانسته اند که به حکم نهی از منکر، نخست پیروان خود را از ارتکاب این اعمال بر حذر دارند، و سپس به مردم دیگر نیز ابلاغ نمایند، و از شیوع کارهای فسادانگیز نیز جلوگیری بعمل آورند. آنگاه در کلمات خود این معنا را نیز مبین سازند که مطلق غناء حرام نیست! از دیگر سو، اخبار عدیده دلالت دارند بر این که قرآن را باید به صوت حَسَن و همراه با غناء خواند که؛ «مَنْ لَمْ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ فَلَيْسَ مِنَّا!» و اما اینکه برخی از فقهاء این حدیث را به این نحو تفسیر کرده اند که «لَمْ يَتَعَنَّ» به معنای «لَمْ يَسْتَعَنَّ» می باشد، یعنی کسی که به قرآن مستغنی نشود و بی نیاز نگردد، از ما نیست! و البته این خطاء در فهم لغت است! زیرا اولاً؛ «تَعَنَّى» به معنای «استغناء» در کلمات فصحاء نیامده.

ثانیاً؛ «تَعَنَّى» به معنای «غناء خواندن»، شایع است. به طوری که هرگاه کسی به آن تکلم نماید، همین معنا به ذهن مخاطب متبادر می گردد. در این صورت اگر مراد «استغناء و بی نیازی» بود، همان کلمه «لم يستغن» را استعمال می نمود تا اشتباه نشود.

ثالثاً؛ عبارت «کسی که به قرآن مستغنی نشود از ما نیست»، مفهوم صحیحی ندارد. زیرا «استغناء به

۲۳- سنن النسائی، ج ۳، ص: ۳۳۲.

۲۴- اقول: متن الحدیث الذی نقلناه بسندین هکذا زینوا القرآن بأصواتکم. و قول السیوطی غیر مستند الی الحدیث.

۲۵- و عنه ان النبی صلی الله علیه و آله قال ما أدین الله عز و جل لشيء یعنی أدنه لنبی يتعنى بالقرآن.



قرآن» بدون استفاده از سنن قطعیه وارد از رسول خدا و عترت طاهرین او، صلوات الله علیهم، تحقق نمی‌یابد. پس قطعاً از جمله؛ «مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ فَلَيْسَ مِنَّا»، «صوت حَسَن» که دیگر عبارت از غناء است، اراده شده است. حدیث مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي» نیز دلالت واضحی دارد بر آنچه مذکور گشت.

جایگاه غناء و موسیقی

اکنون از لحاظ استفاده انسان از حواس پنجگانه سخنی داریم به این بیان:
از جمله نعمتهای فوق احصاء که خداوند قیاض رحیم و رحمان به انسانها عطاء فرموده، حواس پنجگانه ظاهر است، که به وسیله آنها از انواع نعم ظاهره و باطنه متنعم گشته و از آنها لذت می‌برد.
اول: قوه باصره (بینایی) است، که توسط آن، از نعمتهای بی‌شمار بهره‌مند می‌شود، و از زیباییهای جهان، دل شاد و خشنود و خرم می‌گردد. بدین سبب، به زیور و زینت و بناءهای زیبا و لباس و متاع و فرش منقش، هرچه زیباتر، علاقه‌مند است. به چهره نیکو و گیسوان مجعد و یا بلند و رنگهای گوناگون و گلها و سبزه‌زارها و آبهای جاری و مناظر شکوفا و فرح‌انگیز، به نحوی دل‌بند است که اشیاء را، به میزان زیبایی آنها، تقویم می‌نماید، ازینرو هرآنچه که زیباتر است، بهایی افزون بر آن می‌نهد. البته در شرع هم از توجه و عنایت آدمی به زیباییها و شیفتگی نسبت به آنها نهی نشده، بلکه تأیید هم شده است، چرا که در مقام ستودن نعمتهای بهشت می‌فرماید:

وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ (زخرف ۷۱)

در بهشت چیزهایی است که موافق خواستههای اهل آن است و نعمتهایی است که چشمها از آن لذت می‌برند.

گویا رسول خدا (ص) هم از همه حواس ظاهری خود در لذت بردن از نعمتهای دنیوی بهره می‌گرفته است به طوری که در دو آیه از دو سوره، خدای تعالی از چشم دوختن به زیباییها و نعمتهایی که در اختیار دیگران است، و اندوه خوردن از نداشتن آنها، وی را نهی می‌نماید و می‌گوید:

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (حجر ۸۸)

و بر مکشان دو چشمانت را به سوی آنچه بهره‌مند ساختیم بدان اصنافی از ایشان را.

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (طه ۱۳۱)

و بر مکشان حتماً دو چشمانت را به سوی آنچه بهره‌مند ساختیم بدان اصنافی از ایشان که شکوفایی زندگی دنیا است تا بیازمایمشان در آن در حالی که روزی پروردگارت بهترین و پایاترین است.

علیرغم چنین نهی، چشم دوختن به نعمات، و بهره‌مند شدن از آنها را بر پیامبر حرام نساخته است، بلکه راه مطمئن‌تر و والاتری را، جهت بهره‌رساندن به حواس پنجگانه ظاهری، به وی نشان می‌دهد.

نظاره کردن و نگاه کردن، فقط در موردی نهی شده که زیان‌آور باشد، مثل نظر کردن عمدی و تردید آمیز همراه با دو دلی به زنان خوش روی.

دوم: قوه ذائقه است که طعمها و مزه‌ها را می‌چشد و از انواع آنها مثل: شیرینی، چربی، ترشی، و غیر اینها لذت می‌برد. آفریدگار هستی نیز در هریک از میوه‌ها و مأكولات، طعم خاصی قرار داده است تا از هر خوراکی، لذتی را که ویژه آن است، ببرد. طبیعت این قوه نیز معلوم است که هر میوه و هر غذایی

خوش مزه تر باشد، نزد وی مرغوب تر و بهای آن هم بیشتر است. انسان در ترکیب و طبخ اغذیه و اطعمه، به نحوی که بهترین طعم را پیدا کند، سعی‌ها نموده و در این رشته به تخصصهایی قابل توجه دست یافته است. در این باره نیز خدای تعالی در کتاب مجیدش و رسول او و ائمه هدی علیهم السلام، انسان را تأیید و تشویق نموده‌اند و به استفاده از انواع مختلف مزه‌ها تأکید کرده‌اند، که شرحش نیاز به کتاب مستقلی دارد و در کتب مبسوطه اخبار آن ضبط شده است.

سوم؛ قوه شامه است جهت استشمام بوهای مطبوع، و اینکه اشیاء و خوراکیهای بوی ناک را از بوی خاص آنها بشناسد، و از عطریات گوناگون گلها، مشک و عنبر و گلاب و بوی خوش میوه‌ها و طعامها لذت ببرد. در این قسمت هم دین ورود کرده و تأکید نموده که هر انسانی قوت و خوراک این قوه را تأمین نماید. بر همین اساس است که بکار بستن طیب و عطر و انواع بوی خوش را مورد تأکید قرار داده است. در فقه اسلام نیز مبین گشته و اخبار بسیار در این باره وارد شده است.

چهارم؛ قوه لامسه است که در تمام بدن انسان تعبیه شده. این قوه نیز دریافت کننده لذات بی شماری است. مثلاً: انسان لباس نرم و نازک و گرم را، به حسب فصول و هوای معتدل، و ازدواج را هم دوست دارد. دین هم درباره تأمین خوراک این قوه تأکید فراوان نموده است، جز در مورد اعمال فسادانگیز و تباهی‌ساز، مانند زنا و غیر آن.

پنجم؛ قوه سامعه است که علاوه بر فوائد بی شماری که به وسیله آن عائد انسان می‌گردد، از استماع صداهای خوش، مانند اصوات بلبل و طوطی و مرغان دیگر، و الحان و آوازهای فرح‌زای انسانهای خوش صدا، و موسیقی نیز لذت می‌برد. جلوگیری از این لذت بر خلاف لوازم طبیعت، و مغایر قسمتی از ثمرات این قوه می‌باشد.

بناء بر این شارع مقدس، که وظیفه‌اش بیان حدود و مقادیر استفاده از همه قوی است، تأکید می‌کند که انسان از این نیروها استفاده نماید مگر در مواردی که زیانش از نفعش بیشتر باشد. بناء بر این عقلاً و شرعاً استفاده از نیروها و قوی، مباح بلکه مطلوب است، و منع شارع منحصر است بر مواردی که مشتمل بر معصیت و موجب فساد باشد، لا غیر. معصیت هم فعلی است که متضمن سرپیچی از فرمان عقل و تقابل با موازین خرد باشد.

پس نتیجه اینکه اگر مطلق غناء و موسیقی حرام باشد، شارع استفاده و التذاذ انسان را از این نیرو ممنوع ساخته، و بی سبب جلو قسمت مهمی از لذت سامعه را گرفته است. بهره گرفتن از موسیقی و آلات آن و سرود (غناء)، مادام که مشتمل بر مفسده نباشد، دین آن را تحریم و ممنوع نمی‌سازد، و فرقی هم نیست میان صوت مرغان خوش الحان و آواز خوش انسان، که یکی جائز و دیگری مطلقاً حرام باشد، مگر در صورت اشتغال بر فساد. و این مفسده از لوازم ذاتی غناء و موسیقی نیست. پس هرگاه فساد ضمیمه آن گردد، به علت آن مفسده، ممنوع و محرم است، و با عدم آن، اشکالی ندارد.

بناء بر این هر لهُو و بازی و سرگرمی حرام نیست. بلکه هرگاه همراه معصیتی نباشد، فی الجمله ممدوح و مستحسن است. نظیر مزاح در پاره‌یی از موارد که در اخبار عدیده مستحب شمرده شده، از آن جمله در سفر.

صدوق در من لایحضره الفقیه روایت کرده که؛ در محضر امام صادق علیه السلام جمعی حضور داشتند و سخن از مروّت و جوانمردی به میان آمد. حضرت پرسید:

مَا الْمُرُوَّةُ؟! فَقَالَ النَّاسُ: لَا نَعْلَمُ.
قَالَ: الْمُرُوَّةُ، وَ اللَّهُ، أَنْ يَضَعَ الرَّجُلُ خِوَانَهُ بِنَفَائِهِ دَارِهِ. وَ الْمُرُوَّةُ مُرُوَّةَانِ؛ مُرُوَّةٌ فِي



الْحَضْرَ وَ مُرُوَّةً فِي السَّفَرِ.
 فَأَمَّا الَّتِي فِي الْحَضْرِ، فَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ، وَ لُزُومُ الْمَسَاجِدِ، وَ الْمَشْيُ مَعَ الْإِخْوَانِ فِي
 الْحَوَائِجِ،
 وَ النَّعْمَةُ تُرَى عَلَى الْخَادِمِ، أَنَّهَا تَسُرُّ الصَّدِيقَ وَ تَكْبِتُ الْعَدُوَّ.
 وَ أَمَّا الَّتِي فِي السَّفَرِ، فَكَثْرَةُ الزَّادِ وَ طَيِّبُهُ وَ بَدْلُهُ لِمَنْ كَانَ مَعَكَ، وَ كَثْمَانُكَ عَلَى الْقَوْمِ
 أَمْرُهُمْ - بَعْدَ مُفَارَقَتِكَ إِيَّاهُمْ،
 وَ كَثْرَةُ الْمِزَاحِ فِي غَيْرِ مَا يُسْحِطُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.^{٢٦}

جوانمردی چیست؟ گفتند: نمی دانیم! فرمود به خدا سوگند جوانمردی این است که مرد سفره‌اش را در هشتی خانه‌اش بگستراند (جایی که مراجعه کنندگان نیاز به اجازه گرفتن برای ورود نداشته باشند، یعنی احسان او عام و انعام او کامل و تام باشد) و جوانمردی دو قسم است. یکی مروت در حضر، دیگری مروت در سفر. و اما آنکه در حضر است، تلاوت قرآن است و پیوسته در مسجد حضور یافتن، و همراه برادران دینی رفتن جهت برآورده ساختن حاجاتشان، و نیز ظاهر بودن نعمت است بر خدمتگزاران (یعنی به کارگر و خادم چنان وسعت بدهد که از لباس و منزل و وسائل معیشت او کاملاً نمایان باشد و نگذارد از برخی نعمتها محروم باشند)، زیرا این روش است که دوست را شادمان و دشمن سرافکننده می‌سازد. و اما جوانمردی در سفر، فراوان داشتن توشه، و پاکیزگی آن، و بخشیدنش به کسانی که با تو همراه هستند. و دیگر آنکه بعد از مفارقت از آن کسان که با تو (در سفر) بوده‌اند، حالاتشان را کتمان کنی، (گله و شکایت نمایی، مگر چیزی را که شرعاً گفتن آن ممنوع نباشد)، و دیگر بسیار مزاح کردن است در غیر چیزهایی که موجب خشم خدای عزوجل است.

در روایت نه‌دی، از حضرت صادق علیه السلام، در باب «مروت در حضر»، «مصاحبت و مجالست با اهل خیر و نظر در احکام دین» را اضافه دارد.
 در عیون الاخبار و خصال از حضرت رضا علیه السلام، از سید المرسلین صلی الله علیه و علیهم روایت کرده که فرمود:

سِنَّةٌ مِنَ الْمُرُوَّةِ؛ ثَلَاثَةٌ فِي السَّفَرِ، وَ ثَلَاثَةٌ فِي الْحَضْرِ.
 فِي الْحَضْرِ تِلَاوَةُ كِتَابِ اللَّهِ، وَ عِمَارَةُ مَسَاجِدِ اللَّهِ، وَ اتِّخَاذُ الْإِخْوَانِ فِي اللَّهِ.
 وَ فِي السَّفَرِ بَدْلُ الزَّادِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ الْمِزَاحُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ.^{٢٧}

شش خصلت از مروت است. سه در سفر و سه در حضر.
 اما آنچه در حضر است، تلاوت کتاب خدا، و آبادان کردن مساجد خدا، (که بیشتر شامل عبادت کردن در مساجد است، زیرا آبادی راستین مسجد همین است). دیگر یاریگری در راه خدا (در راه حفظ دین و نشر آن و عمل به احکامش یاریگری کردن).
 و آن سه که در سفر است، بذل توشه، حُسن خلق و مزاح در غیر معصیت خدا می‌باشد.

در معنای «قول زور»

برخی از مفسران و نیز بعضی از فقهاء، «قول زور» مذکور در آیه سی‌ام سوره حج را به معنای مطلق «غنا» دانسته‌اند، ولی با توجه به معنای لغوی «زور» و با عنایت به متن سه آیه دیگر، که این لفظ در آن

٢٦- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص: ٢٩٤

٢٧- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٨، ص: ٢٢٤

مستعمل است، نمی‌توان «قول زور» را مطلق غناء دانست، بلکه باید آن را تخصیص داد به نوع محرم از غناء که بحث آن گذشت. حال به اثبات این مدعا می‌پردازیم.

راغب در مفردات، ذیل این لغت می‌نویسد:

«و قیل للکذبِ زورٌ، لیکونه مائلاً عن جهته، یعنی: به «دروغ»، «زور» گفته شده زیرا از جهت خود به کژی گراییده است. مثل قول خدای تعالی در آیه چهارم سوره فرقان که می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا»، و گفتند آنان که کافر شدند نیست این جز دروغی که او (پیامبر) بر بسته است و یاریش رسانده‌اند بر این کار مردمانی دیگر. پس هر آینه به قصد ستم و دروغ چنین کردند.»

و اما فخر رازی در ذیل آیه «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ...» (فرقان ۷۲) می‌نویسد:

«محتمل است که مراد از «زور» اقامه شهادت باطل باشد، به این معنا که اینان (اهل ایمان) به شهادت دروغ گواهی نمی‌دهند. و ممکن است معنا حضور در جایگاههای دروغ باشد، مثل قول خدای تعالی که فرموده: «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» (انعام ۶۸). و محتمل است که معنا حضور باشد در هر جایی که در آن کاری ناشایست صورت می‌گیرد، که اعیاد مشرکان و اجتماعات فاسقان از آن جمله است. زیرا هر کس که با اهل شر بیامیزد و بر افعال آنها نظر کند و در مجامع ایشان حاضر گردد، در آن گناه با آنها شریک بوده است. چرا که حضور و نظر دلیل بر رضامندی است، بلکه موجب وجود و زیادتی آن هم می‌شود.»

رازی از ابن عباس روایت می‌کند که گفته است؛ مراد «مجالس زور» است که در آن دروغ بر خدای تعالی و رسول او می‌بندند. و محمد بن حنیفه گفته است مراد «غناء» است. رازی اینطور نتیجه‌گیری می‌کند که همه این وجوه محتمل است ولی استعمال «زور» در «کذب» بیشتر است.

طلطاوی در ذیل آیه در معنای «لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» می‌نویسد:

«اقامه شهادت باطل نکنند و در محاضر کذب حاضر نشوند، زیرا مشاهده باطل شرکت در آن است.»

علامه طباطبائی در ذیل آیه به نقل از طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد:

«کلمه «زور» در اصل جلوه دادن باطل به صورت حق است.»

و بناء به گفته وی، این کلمه به وجهی شامل دروغ و هر لهُو باطلی از قبیل؛ غناء و دریدگی و ناسزا نیز می‌شود. سپس علامه بر این قول می‌افزاید:

«اگر مراد از «زور» دروغ باشد، کلمه مذکور قائم مقام مفعول مطلق باشد و تقدیر کلام چنین می‌شود که: بندگان رحمان آنهایی هستند که «شهادت به زور» نمی‌دهند. و اگر مراد از «زور»، لهُو باطل، از قبیل؛ غناء و امثال آن باشد، کلمه «زور» مفعول به خواهد بود، و معنا این است که؛ بندگان رحمان کسانی هستند که در مجالس باطل حاضر نمی‌شوند. از میان این دو احتمال، ذیل آیه، با احتمال دومی مناسب‌تر است.»

و اما «قول زور» در روایات از طرق شیعه و عامه

عَنِ ابْنِ عَائِشَةَ الْبَصْرِيَّةِ رَفَعَهُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ فِي بَعْضِ خُطْبِهِ أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بِعَاقِلٍ مَنِ انْتَزَعَ مِنْ قَوْلِ الزُّورِ فِيهِ وَ لَا بِحَكِيمٍ مَنْ رَضِيَ بِتَنَائِءِ الْجَاهِلِ عَلَيْهِ النَّاسُ



أَبْنَاءُ مَا يُحْسِنُونَ وَ قَدْرُ كُلِّ أَمْرٍ مَا يُحْسِنُ فَتَكَلَّمُوا فِي الْعِلْمِ تَبَيَّنَ أَفْدَارُكُمْ^{۲۸}.

در حدیث مرفوع است از امیرالمؤمنین علیه السلام که در یکی از خطبه‌هایش فرمود: ای مردم! بدانید که عاقل نیست هر کس که آزرده خاطر گردد از گفتار دروغی که درباره‌اش می‌گویند، و نیز حکیم نیست هر کس که خشنود گردد به مدحی که جاهل بر او می‌گوید. مردم فرزندان کردارهای نیک خویشند، و قدر هر شخصی به اندازه خوب عمل کردن او است. پس به دانش سخن گویند تا قدرهاتان روشن گردد.

«قول زور» در این روایت به معنای «دروغ پردازی و سخن دروغ» آمده است.

و از امام باقر علیه السلام روایت شده که گفت:

وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: لِيُؤَدَّ الشَّاهِدُ مَا أُشْهِدَ عَلَيْهِ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ فَمِنْ الزُّورِ أَنْ يَشْهَدَ الرَّجُلُ بِمَا لَمْ يَعْلَمْ أَوْ يُنْكِرَ مَا يَعْلَمُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - فَاجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ فَعَدَلَ تَبَارَكَ اللَّهُ وَ تَعَالَى شَهَادَةُ الزُّورِ بِالشَّرْكِ^{۲۹}.

هر آینه حتماً گواه باید که گواهی دهد بر آنچه از او گواهی خواسته شده و باید که پرهیز از (معصیت) خدا کند که پروردگار او است. پس از جمله «زور» است که شخص گواهی دهد بدانچه که نمی‌داند یا انکار چیزی کند که می‌داند. در حالی که خدای عزوجل فرموده - پس دوری کنید از پلیدی (ناشی) از بتها و دوری کنید از «قول زور» براه آمدگان برای خدا - پس برابر کرده است خدای تبارک و تعالی شهادت دروغ (زور) را با شرک.

عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ فَقَالَ الرَّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشَّطْرُنْجُ وَ قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ^{۳۰}.

شحام می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم درباره این قول خدای عزوجل که فرموده: فَاجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ. پس فرمود: الرجس من الاوثان - پلیدی بتها - شطرنج است و «قول زور»، غنا.

عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، قَالَ: «الْكِبَائِرُ الشَّرْكَ بِاللَّهِ وَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ وَ قَوْلُ الزُّورِ»^{۳۱}.

انس از رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت کرده که گفت: گناهان کبیره عبارتند از؛ شرک به خدا، نافرمانی والدین، قتل نفس و گفتار دروغ.

حدود یکصد روایت در معنای «قول زور» در مآخذ شیعه و سنی وارد شده است. در احادیث منابع اهل سنت که همه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است، «قول زور» اصلاً به معنای «غناء» نیامده و تماماً در معنای «گفتار دروغ»، «گواهی و شهادت دروغ» و «گفتار خلاف حق» آمده است. ولی در منابع شیعی، علاوه بر معنای مذکور، در معنای «غناء» نیز آورده شده. بناءبراین، در جمع بین آیات و همه روایات متضمن «قول زور»، می‌توان نتیجه گرفت در احادیثی که «قول زور» به معنای مطلق غناء اتخاذ شده، مراد همان غناء مذمومی است که متضمن فساد اخلاق است و در روایاتی دیگر بدان پرداختیم.

۲۸ - الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۵۱.

۲۹ - دعائم الإسلام، ج ۲، ص: ۵۰۸.

۳۰ - الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۶، ص: ۴۳۵.

۳۱ - سنن النسائی، ج ۲، ص: ۲۸۹.

نتیجه بحث آنکه؛ موسیقی، آلات آن از هر نوع که باشد، و نیز آواز زنان و مردان، دارای حرمت ذاتی نیستند. مثل هر ابزار یا پدیده دیگری، حتی خود قرآن، که می‌توان آن را در جهت حلال یا حرام بکار گرفت. چه همه با تمسک به اسم دین یا آیات کتاب، هردین و هر کتاب مقدسی، ستمگران برگردۀ مردمان سوار شده‌اند، و چه همه با توسل به همین نامها، خونها بر زمین ریخته شده و مالها به یغما برده شده و حقوقها پایمال گشته است، و استبداد و خودکامگی، حاکم. پس اینها همه، در ذات کتب مقدس یا در فرامین موجود در آنها نبوده است، بلکه به جهت سوء استفاده‌یی بوده است که ظالمان و متجاوزان به حقوق دیگران از این پدیده‌ها کرده‌اند.

مثلاً اگر یک اتومبیل را در نظر بگیریم، که با چند سرنشین، به جهات گوناگون، مانند سرعت غیر مجاز یا خواب رفتگی یا نقص فنی و امثال اینها دچار سانحه گردد، آیا مقصر سازنده اتومبیل است؟! آیا می‌توان اتومبیل را ذاتاً حرام دانست؟! هواپیما یا چاقو و یا حتی دارو هم از این مقوله است.

ازینرو است که پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم برای موسیقی و انواع سازها و آوازهای خوش، حرمت ذاتی قائل نشده‌اند، بلکه این ما هستیم که می‌توانیم از آنها دستمایۀ تعالی معنویت و رشد اخلاق درست کنیم و یا جهتی بر خلاف آن بپیماییم.

موسیقی، همچون زبان، و پا به پای زبان، یکی از ارکان فرهنگ هر قوم بوده است، و امحاء آن، علیرغم همه سرکوفتهایی که در طول تاریخ داشته، میسر نبوده و متحقق نگشته است و میسر نیز نخواهد بود. تا زبان برای گویش در ماده و ظاهر هست، موسیقی و شعر هم برای بیان مفاهیم معنوی و حالات درونی و ابراز احساسات عاشقانه انسان، همراه و هم راز بشر خواهد بود.

فاعتبروا یا اولی الابصار

